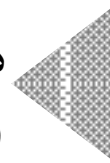


درآمدی بر نظریه پردازی‌های اثبات‌گرایانه و پسااثبات‌گرایانه در سیاست و روابط بین‌الملل



دکتر علیرضا رضایی^۱

(تاریخ دریافت ۸۸/۱/۱۹ - تاریخ تصویب ۸۸/۵/۲۰)

چکیده

نظریه‌ها ضمن آنکه از مهمترین دستاوردهای رشته‌های علمی به شمار می‌روند، بنیان هر رشته از علم را هم تشکیل می‌دهند. روابط بین‌الملل نیز به عنوان یک دانش بین‌رشته‌ای^۲ با مطالعه کنش و واکنش‌های بازیگران رسمی و غیر رسمی حکومتی و غیرحکومتی در عرصه بین‌المللی، از این قاعده مستثنی نیست. نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل، دنیای متفاوتی را برای ما ترسیم می‌کنند. این نظریه‌ها با کارکرد توصیفی و توضیحی نسبتاً بالای خود در کارکرد پیش‌بینی وقایع آینده، تا حدود زیادی ضعیف عمل می‌کنند. در این مقاله به هیچ وجه سعی در حل و فصل مسایل معرفت‌شناسی که قرنهاست لاینحل مانده، ندارم. صرفاً به تکرار این مطلب می‌پردازم که نظریه، شیوه ساماندهی دانسته‌هاست، به نحوی که به کمک آن می‌توانیم به طرح سؤالات مطلوب و پاسخ‌های معتبر بپردازیم و پژوهش خود را به سمت یکپارچه‌سازی معرفت خویش از دانسته‌های رشته مربوطه، سوق دهیم. بر این پایه در این مقاله سعی من بر آنست تا سیر تحول نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل را از ابتدا تا کنون ترسیم نموده، و در حد توان انتقادات وارده بر هر یک از تئوری‌های مربوطه را نیز مطرح نمایم.

واژگان کلیدی: تئوری‌های روابط بین‌الملل، نظریات عقل‌گرایانه، نظریه رئالیسم، نظریه لیبرالیسم، نظریات بازتاب‌گرایانه، نظریه انتقادی، نظریه هنجاری، نظریه فمینیسم، نظریه پست‌مدرنیسم، نظریه سازه‌انگاری.

۱- عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد همدان، rezaei1439@gmail.com

۲- Interdisciplinary

مقدمه

تئوری از واژه یونانی Theora به معنای " نگاه کردن به " گرفته شده است. لکن در هر شاخه از علم این پرسش پیش می‌آید که نگاه کردن به چه چیزی؟ حوزه روابط بین‌الملل تحولات عمیقی را پشت سر گذاشته است. تا قبل از سال ۱۶۴۸م. آنچه تحت عنوان روابط بین‌الملل شناخته می‌شد، بیشتر با یک نگرش هنجاری و ارزشی همراه بود. به عبارت دیگر، بیشتر پرسش از چستی بود. بعد از انعقاد قرارداد وستفالی و شکل‌گیری دولت-ملت‌های کنونی، تا جنگ جهانی اول، روابط بین‌الملل بیشتر از هر چیزی روی محور قدرت، دیپلماسی، توانمندی نهادهای حکومتی، موازنه قدرت و جلوگیری از جنگ، تنظیم شده بود. لکن بعد از وقوع جنگ جهانی اول یک پرسش اساسی سبب شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل در سال ۱۹۱۹م. در دانشگاه ولز گردید. آن پرسش اساسی این بود که علل جنگ چیست؟ البته در شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل، تمایز میان سیاست داخلی و سیاست بین‌المللی نیز حائز اهمیت بود؛ چرا که نظام داخلی مبتنی بر یک نظم سلسله‌مراتبی و نظام بین‌المللی مبتنی بر یک نظم آنارشیک در نظر گرفته شد. نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز این مسائل را دهه‌ها مفروض می‌انگاشتند.

روابط بین‌الملل به عنوان مجموعه اقدامات و کنش‌های متقابل واحدهای حکومتی و نهادهای غیردولتی و همچنین روندهای سیاسی میان ملت‌ها، متمایز از سیاست بین‌الملل است؛ چرا که سیاست بین‌الملل به مطالعه اقدامات دولت‌ها و واکنش‌ها یا پاسخ‌های دیگران و به طور کلی به اعمال و رفتارهای متقابل دو یا چند واحد سیاسی اطلاق می‌شود (قوام، ۱۳۸۶: ۱۳).

در روابط بین‌الملل از دیر باز این پرسش مطرح بوده است که سطح تحلیل چیست؟ محققان سیاست و روابط بین‌الملل ممکن است از سطوح مختلف تحلیل در پژوهش‌های خود بهره‌گیرند و همان طور که کنت والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ مطرح می‌سازد ممکن است برای یکی از پارامترهای افراد، دولت‌ها و یا نظامی از دولت‌ها (نظام بین‌الملل) نقش محوری قائل شوند، لکن تحلیل جامع تحلیلی است که از سطوح خرد و کلان به طور هم‌زمان استفاده نماید. انتخاب هر یک از سطوح تحلیل مذکور در روابط بین‌الملل به تنهایی می‌تواند محدودیت‌هایی را به همراه داشته باشد. محدودیت سطح تحلیل کلان در آن است که همه واحدها یا بازیگران به شکل مشابه و یکسان تلقی می‌شوند، اما مزیتش در نگرش کلی به روابط بین‌الملل به شکل یک مجموعه فراگیر و به هم پیوسته است. سطح تحلیل خرد نیز امکان دستیابی به یک تصویر کلی از پدیده‌ها را به ما نمی‌دهد و از طریق تأکید بر خصوصیات، مانع شکل‌گیری نظریه‌ای خاص در

مورد رفتار بازیگران می‌شود. اما مزیت سطح تحلیل خرد در اینست که به پژوهشگر فرصت می‌دهد که خصوصیات یک یک بازیگران را مورد بررسی قرار دهند.

با این مقدمه در این قسمت سعی ما بر آنست تا به بررسی سیر مطالعات نظریه‌های روابط بین‌الملل به لحاظ تاریخی بپردازیم و تا حد ممکن انتقادات وارده بر هر یک را بررسی نمائیم. تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از تئوری‌های روابط بین‌الملل ارائه شده که به نظر من تقسیم‌بندی زیر جهت فهم این نظریات مطلوب‌تر است. نظریات موجود در روابط بین‌الملل را می‌توان در سه شاخه کلی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این سه شاخه کلی عبارتند از:

۱- تئوری‌های عقل‌گرایانه^۱؛ ۲- تئوری‌های بازتاب‌گرایانه^۲؛ ۳- تئوری سازه‌انگاران^۳.

۱- تئوری‌های عقل‌گرایانه

این نظریات که از آنها تحت عنوان نظریات تبیینی^۴ نام برده می‌شود، در برابر نظریات بازتاب‌گرایانه یا سازنده^۵ قرار می‌گیرند. این دو شاخه از نظریات دارای تفاوت‌هایی با هم هستند. تفاوت بین نظریات تبیینی (عقل‌گرایان) و نظریات سازنده (بازتاب‌گرایان) از آنجا ناشی می‌شود که نظریه تبیینی، جهان را چیزی خارج از نظریه‌ها در نظر می‌گیرد ولی نظریه سازنده معتقد است نظریات به ساخت جهان کمک می‌کنند. در عرصه روابط بین‌الملل بیشتر نظریات رئالیست، ساختاری و نظریه‌های ساختارگرا، نظریه‌های تبیینی هستند که معتقدند وظیفه نظریه بیان چگونگی جهان است که نسبت به نظریه ما حالت خارجی دارد. هدف این نظریه‌ها کشف قواعد رفتاری انسان‌ها و به این ترتیب تشریح و تبیین جهان اجتماعی است. این نظریات عمدتاً پوزیتیویستی هستند و نمونه بارز نظریات عقل‌گرایانه (تبیینی/بنیادی) را می‌توان مناظره نئو- نئو دانست (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۱۳-۵۰۷).

یعنی نظریات رئالیستی و نئورئالیستی و نظریات لیبرالیستی و نئولیبرالیستی در این مجموعه جای می‌گیرد که ذیلاً به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱- Rationalism

۲- Reflectivism

۳- Constructivism

۴- Explanatory

۵- Constitutive

۱-۱- نظریات رئالیستی و نئورئالیستی

رئالیسم از خاکستر رویکرد بی اعتبار شده ایده آلیستی بوجود آمد. از رئالیست‌های مطرح می‌توان به افرادی نظیر ای.اچ. کار، هانس جی. مورگنتا، راینهولد نیبور، فردریک شومن، جورج کتان اشاره کرد. نویسندگان مذکور غالباً ادعا می‌کنند که به بخشی از سنت فکری تعلق دارند که شامل چهره‌های بارزی چون توسیدید (۴۶۰-۴۰۶ قبل از میلاد)، نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) و ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۷۸) است.

رئالیست‌ها تمایز مشخصی بین سیاست داخلی و بین‌المللی قائل هستند و در همین ارتباط معتقدند که سیاست بین‌الملل همانند همه سیاست‌ها تنازع جهت کسب قدرت است. از نظر رئالیست‌ها رخ دادن خشونت در سطح بین‌الملل بیشتر از سطح داخل است، چرا که ساختار اصلی سیاست بین‌الملل آنارشیک است. یعنی دولت‌های حاکم مستقل، خود؛ برترین مرجع محسوب می‌شوند و قدرتی بالاتر از خود نمی‌بینند. در حالی که در سیاست داخلی اغلب به عنوان ساختاری سلسله مراتبی توصیف شده است. آر.بی. جی واکر در یک تقسیم‌بندی، دیدگاه‌های رئالیستی را در چهار طبقه بررسی می‌نماید که به قرار زیر است:

۱- رئالیسم ساختاری نوع اول (طبیعت بشر): این نوع از رئالیسم را می‌توان در کتاب جنگ پلپونز اثر توسیدید مشاهده کرد که در آن اعتقاد بر آن است که سیاست بین‌الملل به واسطه تنازع جهت کسب قدرت اداره می‌شود که خود در طبیعت بشر ریشه دارد. عدالت، قانون و جامعه در این دیدگاه یا جایگاهی ندارند و یا نقش محدودی دارند.

۲- رئالیسم تاریخی یا عملی: این نوع از رئالیسم را می‌توان در کتاب‌های سیاست میان ملت‌ها، اثر مورگنتاو و شهریار اثر ماکیاولی مشاهده نماییم. در این نوع از رئالیسم اعتقاد بر آنست که اصول، تابع سیاست‌ها هستند و مهارت اصلی رهبر یک کشور این است که شکل‌گیری و تغییر قدرت را در سیاست جهانی بپذیرد و خود را با آن انطباق دهد.

۳- رئالیسم نوع دوم مبتنی بر نظام بین‌المللی: این نوع از رئالیسم را می‌توان در کتاب وضعیت جنگ، اثر روسو و کتاب نظریه سیاست بین‌الملل، اثر کنت والتز مشاهده کرد. در این نوع از رئالیسم اعتقاد بر آنست که این طبیعت بشر نیست بلکه نظام آنارشیک است که ترس، حسادت، بدبینی و ناامنی را ایجاد می‌کند. این باعث می‌شود که حتی اگر بازیگران تمایلات خوبی نسبت به یکدیگر داشته باشند، ممکن است مخاصمه به وجود آید.

۴- رئالیسم لیبرال: این نوع از رئالیسم را می‌توان در کتاب لویاتان هابز و کتاب جامعه آنارشیک

هدلی بول مشاهده نمود. رئالیست‌های لیبرال معتقدند که دولت‌هایی که توانایی دارند جلوی خشونت سایر دولت‌ها را بگیرند و آنهایی که برای ساخت قوانین اولیه جهت همزیستی توانا هستند، می‌توانند مانع آناارشی بین‌المللی شوند (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۳۹-۳۳۴).

۵- علاوه بر موارد مذکور می‌توان شاخه‌ای دیگر از رئالیست‌ها را شناسایی نمود که به رئالیست‌های تهاجمی و رئالیست‌های تدافعی مشهورند. این تقسیم بندی از جک اسنایدر می‌باشد. رئالیست‌های تهاجمی افرادی نظیر فرید زکریا سردبیر مجله نیوزویک، جان میرشایمر، ویلیام ولفورث، توماس کریستیانسن را شامل می‌گردد. آنها معتقدند که آناارشی، دولت‌ها را وامی دارد تا **قدرت** و نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند. این شاخه بسیار به والتز شباهت دارند، لکن در تحلیل‌های خود بسیار به مطالعات تاریخی بها می‌دهند. رئالیست‌های تدافعی شامل جک اسنایدر، استفان والت، استفان ون اورا، بری پوزن و چارلز گلیسر می‌باشد. آنها آناارشی بین‌المللی را معمولاً خوش‌خیم می‌دانند. واقع‌گرایی تدافعی بر چهار مفروضه مبتنی است: ۱- معضله **امنیت**؛ یعنی دولت‌ها همیشه امنیت‌جو خواهند بود و با معضله امنیتی روبرو خواهند بود؛ ۲- ساختار ظریف قدرت؛ که تأثیرش مهمتر از ساختار خام یا زمخت قدرت است؛ ۳- اعتقاد به تأثیر برداشت‌های ذهنی رهبران بر رفتار دولت‌ها؛ ۴- عرصه سیاست داخلی نقش مهمی در سیاست خارجی دارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۶-۱۲۹).

با تمام تمایزات موجود بین دیدگاه‌های رئالیستی، این دیدگاه‌ها در اصول زیر مشترک هستند:

- **دولت‌گرایی**^۱: رئالیست‌ها دولت را مهمترین بازیگر اصلی در سطح نظام بین‌المللی می‌دانند و حاکمیت دولت و وجود یک جامعه مستقل سیاسی باعث می‌شود که دولت از اقتدار حقوقی بر سرزمین خود برخوردار باشد. نقدی که بر همین اصل از اصول رئالیستی وارد می‌باشد، این است که دولت‌گرایی هم به لحاظ تجربی ناشی از فشارهای فراملی و فرو ملی و هم به لحاظ هنجاری یعنی ناتوانی در پاسخگویی به مشکلات جمعی جهانی دارای نقص می‌باشد.

- **بقا**^۲: طبق این اصل هدف اولیه همه دولت‌ها بقا است؛ این مهمترین منفعت ملی است که همه رهبران باید به آن احترام بگذارند. تمام اهداف ملی دیگر باید در اولویت بعد از آن قرار گیرند.

۱- Statism

۲- Survival

انتقاد وارده به این اصل نیز از آنجا ناشی می‌گردد که اقدامات لازم برای این امر، حد و مرز مشخصی ندارد.

- **خودیاری**^۱: بر اساس این اصل هیچ کشوری نمی‌تواند در جهت امنیت و بقا شما، مورد اعتماد باشد و دولت رئالیستی بدنبال کسب منفعت بیشتر نسبت به سایر کشورهاست، پس همکاری‌ها نیز محدود می‌گردد. انتقاد وارده به این اصل این است که شواهد تاریخی و معاصر وجود دارد که دولت‌ها نظام امنیت جمعی را یا اشکالی از همگرایی منطقه‌ای را بر خودیاری ترجیح داده‌اند.

۲-۱- نظریات لیبرالیستی و نئولیبرالیستی

لیبرالیسم، اندیشه‌ای است که دغدغه اصلی آن آزادی افراد است، آنها دولت را عامل ضروری برای حفظ آزادی در مقابل تهدید دیگر افراد یا دیگر دولت‌ها می‌دانند. معتقدند دولت باید همیشه تابع اراده جمعی باشد نه اراده حاکمان، ضمن آنکه نهادهای دموکراتیک ابزاری برای تضمین این مسأله هستند. لیبرال‌ها معتقدند که امکان تغییر در روابط بین‌الملل از طریق تغییر کنشگران با تکیه بر ایجاد قواعد، رویه‌ها، و نهادها وجود دارد. بدین ترتیب امکان ایجاد و تداوم همکاری‌ها و صلح در عرصه روابط بین‌الملل وجود دارد. لیبرالیست‌ها تفکیک میان قلمرو داخلی و بین‌المللی را به چالش می‌کشند، چرا که آموزه‌ای عام‌گراست و متعهد به اجتماع جهانیست بشری است و مفاهیم مندرج در آن نظیر وابستگی متقابل و جامعه جهانی دال بر نفوذپذیر بودن مرزهای میان دولت‌هاست (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۷). از چهره‌های مطرح لیبرال می‌توان به افرادی نظیر امانوئل کانت، جرمی بنتام، لاک، استوارت میل و آرنولد توین بی، بعنوان لیبرال‌های نخستین یاد کرد. دریک تقسیم‌بندی کلی می‌توان دیدگاه‌های لیبرالیستی را به صورت زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱- **انترناسیونالیسم لیبرال و نئولیبرال**: از چهره‌های مشهور انترناسیونالیسم لیبرال، امانوئل کانت و جرمی بنتام می‌باشند که در صدد ارائه طرح‌هایی در راستای استقرار صلح دائمی بودند. کانت تحقق صلح دائمی را مستلزم دگرگونی در شعور انسانی می‌دانست. از نظر بنتام طرح‌های

صلح دائمی باید از سطح خرد یعنی قراردادهای اجتماعی میان افراد در جوامع داخلی، به سطح کلان‌تر یعنی میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل بسط یابند. ریچارد کوبدن نیز از انترناسیونالیست‌های لیبرال پیشرفت در زمینه آزادی را به حفظ صلح، گسترش تجارت و توسعه آموزش و پرورش مرتبط می‌سازد. عبارت بهتر، شیوه‌های دستیابی به صلح از نظر آنها عبارتند از: الف- لیبرالیسم تجاری که سبب افزایش وابستگی متقابل می‌گردد و بالتبع کاهش استفاده از زور می‌گردد. ب- لیبرالیسم جمهوریخواه که باعث گسترش دموکراسی میان دولت‌ها می‌گردد. ج- لیبرالیسم نهادی که سبب تعدیل معمای امنیت میان دولت‌ها از طریق تقویت نهادها و سازوکارهای بین‌المللی می‌گردد (قوام، ۱۳۸۴: ۷۶-۶۸). انترناسیونالیست‌های نئولیبرال نیز تر صلح دموکراتیک را مطرح می‌نمایند. آنها معتقدند که دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند و علت آن هم دو مسأله است: ۱- فرهنگ سیاسی دموکراتیک که مبتنی بر چانه‌زنی، مذاکره و سازش در سیاست داخلی را دموکراسی‌ها به روابط خارجی خود خصوصاً آنهایی که هنجارهای مشابه با آنها دارند بسط می‌دهند. ۲- محدودیت‌ها در قانونگذاری و سیاستگذاری توانایی حکومت‌ها را برای مبادرت به جنگ مهار می‌کند.

۲- آرمانگرایی و نئوآرمانگرایی؛ از اواخر جنگ جهانی اول تا اواخر دهه ۱۹۳۰م. آرمانگرایی بر مطالعه روابط بین‌الملل سایه افکنده بود و در واقع شکل افراطی لیبرالیسم به شمار می‌رود. آرمانگرایی با تأکید بر اصول اخلاقی و تقویت حقوق بین‌الملل به دنبال ایجاد یک دنیای کامل است. آنها بر آنند که می‌توان شرایط داخلی یک نظام را برای محیط بین‌المللی باز تولید کرد و معتقد بودند که صلح تنها از طریق ایجاد نهادهای بین‌المللی برای نظم دادن به آنارشی تحقق می‌یابد. نئوآرمانگرایان با انترناسیونالیسم لیبرال زمینه‌های مشترک بسیاری دارند. آنها هر دو به اشکال دموکراتیک حکومت معتقدند و وابستگی متقابل را عامل صلح می‌دانند. نئوآرمانگرایان معتقدند که صلح و عدالت وضعیت‌های طبیعی نیستند و باید در سطح بین‌المللی اصلاحاتی صورت پذیرد. ریچارد فالدک از نوآرمانگرایان معتقد است که پدیده جهانی شدن و انواع اجتماعات در یک وضعیت نابهنجار در کنار هم به سر می‌برند (قوام، ۱۳۸۴: ۷۶-۶۸).

۳- نهادگرایی لیبرال و نئولیبرال؛ جنبه‌های هنجاری نهادگرایی لیبرال از آرمانگرایی به مراتب کمتر است. آنها معتقدند که منافع مثبت ناشی از همکاری فراملی بسیار زیاد است. نهادگرایان لیبرالی چون ارنست هاس معتقدند که همگرایی «پروسه‌ای است که به وسیله آن

رهبران سیاسی چند کشور مختلف متقاعد و راغب می‌شوند که وفاداری، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی‌شان را به سمت مرکز جدیدی که نهادهایش دارای اختیارات قانونی یا متقاضی اختیارات قانونی و رأی اختیارات دولت ملی باشد، سوق دهند» (سیف‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۲۹). او به همراه دیوید میتزانی و فیلیپ اشمیتر در بطن تئوری همگرایی منطقه‌ای خود مفهوم فراملی گرایی^۱ را طرح می‌کنند، که در طی آن قدرت بیش از آنکه به سازمان‌های بین‌المللی ستیزه‌جو داده شود، به مرکز اعطا می‌شود. آنها در تبیین انگیزه همگرایی بین کشورها مختلف سه فرضیه را طرح می‌سازند که عبارتند از: ۱- فرضیه تسری^۲؛ که پروسه‌ای است که به وسیله آن، رهبران سیاسی قادرند گاهی با بهره‌گیری از آن برای یافتن راه‌حل‌های ممکن برای ارضای نارضایتی‌های اعضای ناراضی جامعه استفاده کنند و آنها را در تداوم همکاری ترغیب نمایند. ۲- فرضیه برونگرایی^۳؛ طبق این فرضیه اشمیتر معتقد است که انگیزه‌های همگرایی در داخل مجموعه همگرا سبب ایجاد تبعیض نسبت به سایر بازیگران می‌گردد، و همین مسأله آن بازیگران را بر آن می‌دارد که یا به این جمع بپیوندند، و یا خود اتحادیه دیگری ایجاد نمایند. ۳- فرضیه سیاست‌گرایی^۴؛ در این فرایند بازیگران سعی دارند به خاطر ارتقاء منافع مشترک به حل مشکلات از طریق واگذاری اختیار بیشتر به مرکز اقدام کنند (سیف‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۳۳-۲۳۱).

شایان ذکر است که نهادگرایی لیبرال در اروپا تحت عنوان نظریه همگرایی و در ایالات متحده آمریکا تحت عنوان نظریه کثرت‌گرایی معروف بوده است. در دهه ۸۰ میلادی کثرت‌گرایی به نهادگرایی نئولیبرال تغییر شکل داد. آنها دولت را به عنوان نماینده مسلم جامعه فرض می‌کردند و بازیگران غیر دولتی را تابع دولت می‌دانستند. آنها وضعیت آنارشیک نظام بین‌المللی را می‌پذیرفتند، ولی آنرا به معنای غیرممکن بودن همکاری تلقی نمی‌کردند. آنها معتقد بودند که رژیم‌های بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی وضعیت آشوب‌زدگی را کاهش می‌دهند. از نظر آنها منافع مطلق (آن چیزی که ما در همکاری‌ها بدست می‌آوریم)، مهمتر از منافع نسبی (آنچیزی که دیگران از همکاری عایدشان می‌شود، که مورد تأکید رئالیست‌هاست) می‌باشد. این در حالیست

۱ - Supranationality

۲ - Spillover Hypothesis

۳ - Externalization Hypothesis

۴ - Politicization Hypothesis

درآمدی بر نظریه پردازی‌های اثبات‌نگرایانه و پس‌اثبات‌نگرایانه در سیاست و روابط بین‌الملل ۳۰۳

که نهادگرایان لیبرال در مورد موفقیت دولت در تحقق هدف‌های لیبرال با دیده تردید می‌نگریستند، و به همین خاطر خواستار تفویض قدرت به مجامع منطقه‌ای یا فراملی بودند (قوام، ۱۳۸۴: ۷۵).

رابرت کوهن از مشهورترین نهادگرایان نئولیبرال است که جدیداً بحث تدبیر امور جهانی^۱ را مطرح ساخته است که براساس آن، منافع غیرمادی در کنار منافع غیرمادی در سطح روابط بین‌الملل حائز اهمیت شمرده شده است. همچنین جوزف نای نیز از دیگر نهادگرایان نئولیبرال است که جدیداً در همین راستا بحث قدرت نرم^۲ را حائز اهمیت دانسته است.

نظریه پردازان لیبرال را می‌توان در یک تقسیم‌بندی دیگر به صورت زیر تقسیم‌بندی نمود:

۱- لیبرال‌های جامعه‌گرا؛ که بر روابط فراملی غیر دولتی بین جوامع، نظیر ارتباطات میان افراد و گروه‌ها تأکید می‌کنند.

۲- لیبرال‌های وابستگی متقابل؛ که بر قیود اقتصادی ناشی از مبادلات و وابستگی متقابل میان مردم - دولت‌ها تأکید دارند.

۳- لیبرال‌های نهادگرا؛ که بر همکاری سازماندهی شده میان دولت‌ها تأکید دارند.

۴- لیبرال‌های جمهوریخواه؛ که بر اهمیت حیاتی ساختارهای لیبرال دموکراتیک و شکل‌های حکومتی آن جهت ایجاد صلح و همکاری تأکید دارند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳).

لیبرال‌ها نیز با این همه تکثر در اصول زیر دارای اشتراک نظر هستند:

۱- لیبرال‌ها دیدگاه مثبتی نسبت به ماهیت انسان دارند؛

۲- آنها اعتقاد راسخی به این مسأله دارند که روابط بین‌الملل می‌تواند به جای منازعه بر

همکاری استوار باشد؛

۳- آنها به پیشرفت بشری در برقرار ساختن صلح در عرصه روابط بین‌المللی معتقدند.

لیبرال‌ها را در قیاس با رئالیست‌ها نیز به دو دسته تقسیم‌بندی می‌نمایند؛ نخست لیبرالیسم ضعیف که دیدگاه‌هایشان به نظریات رئالیستی نزدیکتر است و دوم لیبرالیسم پایدار؛ که به وضوح از دیدگاه لیبرالیسم نسبت به سیاست جهانی دفاع می‌کند.

از انتقادات وارده به لیبرال‌ها می‌توان به این نکات اشاره نمود که:

۱- Global Governance

۲- Soft Power

اولاً بحث وابستگی متقابل که لیبرال‌ها مطرح می‌سازند، پدیده تازه‌ای نیست؛ ثانیاً همکاری دولت‌ها با نهادهای بین‌المللی به معنای چشم‌پوشی آنها از منافع ملی‌شان نیست؛ ثالثاً راهکارهای آنها جهت جلوگیری از جنگ، تقویت سازمان‌ها، حقوق بین‌الملل و نیز نظام امنیت دسته جمعی بود که ناکارآیی این سازوکارها در دوران جنگ سرد و پس از آن به اثبات رسید.

رابعاً به قول استانلی هافمن چهار هنجار لیبرالیسم یعنی حاکمیت، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، و حقوق بشر در تضاد با هم قرار گرفته‌اند. تحلیل نقاط تفاوت نظریات مندرج در تئوری‌های عقلگرایانه حائز اهمیت است. به همین جهت در رابطه با تفاوت این دو رویکرد شایان ذکر است که نظریات لیبرالیستی و رئالیستی دارای تفاوت‌های زیر می‌باشند:

۱- **نبود اقتدار مرکزی؛** نئورئالیسم، نبود اقتدار مرکزی را فشار جدی بر رفتار دولت‌ها می‌داند. نئولیبرالیسم معتقد است که این مسأله قابل کاهش از طریق نهادها و رژیم‌های بین‌المللی است.

۲- **همکاری بین‌المللی؛** نئورئالیست‌ها منافع ملی را مانع جدی در سر راه همکاری‌های بین‌المللی می‌دانند. نئولیبرالیست‌ها بر نقش رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در تسهیل همکاری‌ها اصرار می‌ورزند.

۳- **فایده‌های مطلق و نسبی؛** در شرایطی که نئولیبرالیسم بر فایده‌های مطلق ناشی از همکاری‌های بین‌المللی تأکید ورزیده، نئورئالیسم بر فایده‌های نسبی ناشی از همکاری‌ها تأکید می‌کند.

۴- **بازیگری دولت؛** از نظر نئورئالیسم در فرایند جهانی شدن، تغییری در بازیگری دولت ایجاد نخواهد شد. در حالیکه لیبرال‌ها جهانی شدن را محصول یک دگرگونی طولانی در سیاست جهانی تلقی می‌کنند که طی آن دولت‌ها مانند گذشته به عنوان بازیگر محوری نمی‌باشد.

۵- **نفوذپذیری مرزها؛** رئالیست‌ها معتقدند که در عصر جهانی شدن همچنان استفاده از زور در کانون توجهات سیاست بین‌الملل است. لیبرال‌ها بر تحدید حاکمیت‌ها و نفوذپذیری مرزها تأکید می‌کنند. رئالیست‌ها دنیا را مانند مدل توپ بیلارد و لیبرال‌ها دنیا را شبیه تور ماهیگیری می‌دانند.

۶- **سطح تحلیل:** نئورئالیست‌ها سطح تحلیل را دولت و ساختار و نئولیبرالیست‌ها سطح تحلیل را فرد و گروه قرار می‌دهند.

۷- **به لحاظ معرفت‌شناختی:** رئالیست‌ها به جدایی سیاست داخلی از سیاست خارجی معتقدند، در حالیکه لیبرال‌ها سیاست خارجی را در تعامل با سیاست داخلی می‌دانند.

۸- **به لحاظ هستی‌شناختی:** از دیدگاه نئورئالیسم مسائل قدرت و امنیت بسیار حائز اهمیت است؛ ولی از نظر نئولیبرالیسم مسائل اقتصاد سیاسی مهم هستند.

۹- **نقطه توجهات:** در حالیکه رئالیست‌ها بر توانایی‌های گوناگون تأکید دارند، لیبرالیست‌ها به طور عمده به مقاصد، نیت و برداشت‌ها توجه دارند.

۱۰- **رژیم‌های بین‌المللی:** لیبرال‌ها معتقدند رژیم‌های بین‌المللی ضمن ایجاد تشریک مساعی میان دولت‌ها در جهت مصلحت عمومی عمل می‌کنند و باعث گسترش جهانی شدن و استقرار یک نظم جهانی لیبرال می‌گردند. رئالیست‌ها معتقدند رژیم‌ها باعث ایجاد منافع گوناگون برای دولت‌ها می‌گردند و قدرت از عوامل مهم ایجاد و بقای رژیم هاست (قوام، ۱۳۸۶: ۳۷۳-۳۷۱).

۲- تئوری‌های بازتاب‌گرایانه

نظریات بازتاب‌گرایانه در مقابل نظریات عقل‌گرایانه طرح شدند. این نظریات به نظریه‌های سازنده در برابر نظریات تبیینی (عقل‌گرایانه) مشهورند که بر این اساس، نظریه‌ها چگونه اندیشیدن ما درباره جهان را تعیین می‌کنند. تئوری‌های بازتاب‌گرایانه به نظریات غیربنیادی در مقابل نظریات بنیادی (عقل‌گرایان) مشهورند، به این معنا که معتقدند که ادعاها درباره حقیقت را نمی‌توان مورد قضاوت درست یا نادرست بودن (آنچنان که نظریات بنیادی معتقدند) قرار داد، زیرا مرجع بیطرفی برای این مسأله موجود نمی‌باشد. رویکردهای بازتاب‌گرایانه عمدتاً غیراثبات‌گرایانه هستند. هر کدام از رویکردهای بازتاب‌گرایانه درباره چیزی هستند؛ نظریه‌های هنجاری درباره ارزش‌ها، نظریه فمینیست‌ها درباره جنسیت، نظریه پست‌مدرنیسم درباره بنیان دانش، نظریه انتقادی درباره دانش و روابط قدرت می‌باشد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۱۲). شایان ذکر است که شاید انتقاداتی به این نوع تقسیم‌بندی تئوری‌های روابط بین‌الملل وجود داشته باشد، لکن این تقسیم‌بندی می‌تواند ابزار مناسبی برای بیان تفاوت‌های نظریه‌ها باشد. قبل از ورود به بررسی این نظریات شایان ذکر است که در مورد عنوان «بازتاب‌گرایانه» در ادبیات مکتوب روابط بین‌الملل توافقی کامل موجود نیست، و برخی از اصطلاحات دیگر نظیر رادیکال، آلترناتیو، پسااثبات‌گرایانه و حتی

جدید نیز مرسوم است. نقطه اشتراک این نظریات نیز مخالفت با فرضیه‌های اصلی تئوری‌های عقل‌گرایانه می‌باشد. با این تفاسیر در این قسمت به بررسی مختصر هر یک از دیدگاه‌های مذکور می‌پردازیم:

۱-۲ نظریه هنجاری

غالب بودن اثبات‌گرایی باعث محجور و متروک ماندن این نظریات شده بود، چرا که اثبات‌گرایان معتقدند که تفکیکی بین واقعیات و ارزش‌ها وجود ندارد. در گذشته تأکید زیاد بر حاکمیت‌های جداگانه، تصلب مرزها، تبیین منافع، هدف‌ها و استراتژی‌ها صرفاً در چارچوب بسته ملی، قوم‌مداری و ... از جمله عوامل بازدارنده برای تبیین نظریه هنجاری در روابط بین‌الملل به شمار می‌رفتند (قوام، ۱۳۸۶: ۳۸۹). کریس براون از مهمترین نظریه‌پردازان هنجارگراست که دو دیدگاه هنجاری اصلی درباره سیاست بین‌الملل را مشخص نموده است: الف- جهان وطنی؛^۱ ب- اجتماع‌گرایی.^۲ جهان‌وطنی دیدگاهی است که بر اساس آن نکته اصلی هر نظریه هنجاری درباره سیاست جهانی باید بر بشریت بعنوان یک کل یا افراد، متمرکز باشد. اجتماع‌گرایی تمرکز اصلی را بر جامعه سیاسی (کشور) می‌گذارد. براون سه حوزه اصلی را در نظریه هنجاری معاصر بر می‌شمارد؛ آزادی عمل دولت، اخلاق بکارگیری قدرت، عدالت بین‌المللی.

در دهه ۹۰ میلادی موضوعات هنجاری در مباحث مربوط به سیاست خارجی بیشتر مطرح شد. مانند بحث تدوین سیاست خارجی اخلاقی یا چگونگی پاسخ دادن به تقاضاها برای مداخله بشردوستانه. در یک جمع‌بندی «نظریه هنجاری روابط بین‌الملل به معنی تأکید بر جوانب اخلاقی روابط بین‌الملل و پاسخ به پرسش‌های این رشته است. این نظریه در مفهوم اولیه آن ماهیت اخلاقی روابط بین‌جوامع و کشورها را در موضوعات جدیدتر که نگرانی‌های سنتی و تقاضاهای جدید برای عدالت توزیعی بین‌المللی را تلفیق می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهد» (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۱۸). تری ناردین از دیگر نظریه‌پردازان هنجاری معتقد است که اخلاقیات حقوق بین‌الملل و اخلاقیات حکومت‌مداری متمرکز هستند.

نظریه هنجاری در مطالعه روابط بین‌الملل با انتقاداتی روبرو شده است، از جمله اینکه گزاره‌های

۱- Cosmopolitanism

۲- Communitarianism

نظریه هنجاری را به راحتی نمی‌توان تأیید یا تکذیب کرد. ضمن آنکه یک نظریه هنجاری روابط بین‌الملل که مورد تأیید و توافق همگان باشد، وجود ندارد. بازیگران حکومتی نیز سعی می‌کنند که یک توجیه هنجاری برای تعقیب اهداف سیاست خارجی مطرح سازند. نظریه‌های هنجاری اغلب تصور می‌شود که جنبه آرمان‌شهرگرایی دارند؛ بنابراین نمی‌توان در عمل آنها را درک نمود.

۲-۲ - نظریه فمینیسم

رویکرد فمینیستی اصولاً در واکنش به دیدگاه رئالیستی در روابط بین‌الملل طرح شد. آنها معتقدند که مطالعات در حوزه‌های مختلف علمی به گونه‌ای هدایت شده‌اند که یا زنان در آنها نادیده گرفته شده‌اند و یا تصویری از زن ارائه می‌شود که گویی شکل تحریف شده‌ای از مرد به عنوان نمونه آرمانی انسان است. به هر حال فمینیست‌ها جنبه‌های عینی زندگی که بر اساس ویژگی‌های فرهنگی مردانه تعریف می‌شود را قبول ندارند. در دیدگاه فمینیستی منافع ملی دولت‌ها را نمی‌توان صرفاً از طریق قدرت تعریف کرد، بلکه منافع ملی دارای ماهیتی چندگانه و چندبعدی است. آنها معتقدند که نمی‌توان بسادگی جنبه‌های اخلاقی را از رفتار سیاسی جدا کرد (قوام، ۱۳۸۶: ۳۷۶).

فمینیست‌ها خود به گروه‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند:

- ۱- فمینیست‌های رادیکال؛ مانند آن تیکنر، می‌خواهند سلطه مردها بر آگاهی ما از جهان را اصلاح کنند، و این کار را از طریق بازتعریف اصول رئالیسم انجام می‌دهند.
- ۲- فمینیست‌های لیبرال؛ مانند سینتیا انلو که در پی یافتن نقش‌هایی هستند که زنان می‌توانند در سیاست جهانی ایفاء کنند، و این پرسش را طرح می‌کنند که چرا آنها در حاشیه قرار گرفتند. این شاخه از فمینیست‌ها نخستین موج فمینیستی بودند.
- ۳- فمینیست‌های پست مدرن؛ که در پی کشف عواملی هستند که مذکر بودن و مؤنث بودن را ایجاد می‌کنند. دغدغه فمینیست‌های پست مدرن مسأله جنسیت است که با مسأله موقعیت زنان متفاوت است.
- ۴- فمینیست‌های سوسیالیست / مارکسیست؛ که بر روی نظام سرمایه‌داری بین‌المللی تمرکز می‌کنند، وجه تمایزشان در این است که فمینیست‌های مارکسیست معتقدند که سرکوب زنان محصول جانبی سرمایه‌داری است، در حالیکه فمینیست‌های سوسیالیست

سرمایه‌داری و مردم‌سالاری را ساختارهایی می‌دانند که باید بر آنها غلبه کرد تا زنان امیدی به تساوی داشته باشند (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۲۶-۵۱۸).

مخالفان رویکرد فمینیستی برآنند که زنان و مردان از لحاظ ایفای نقش‌های گوناگون در روابط بین‌الملل با یکدیگر فرق چندانی ندارند؛ زیرا اگر زنان نیز به قدرت برسند به سبب آنکه باید در چهارچوب هدف‌ها و منافع عمل کنند مانند مردان اقدام می‌کنند. « برای مثال باید به نقش مارگرت تاچر در جنگ فاکلند، ایندیرا گاندی در جنگ هند و پاکستان، گلدامیر در جنگ علیه مصر و سوریه و تانسوا چیلر در جنگ ترکیه علیه کردها اشاره کرد» (قوام، ۱۳۸۶: ۳۸۰).

۲-۳ - نظریه پست مدرنیسم

نوشته‌های ریچارد اشلی نقش مهمی در چالش رشته روابط بین‌الملل در دهه ۸۰ میلادی داشت. فرانسوا لیوتار، پست مدرنیسم را تردید نسبت به فراروایت‌ها می‌داند. مضامین اصلی پست مدرنیسم برگرفته شده از رابطه قدرت- دانش فوکو و استراتژی‌های متنی ژاک دریدا است. میشل فوکو معتقد است که هیچ رابطه قدرتی نیست که به طرز نهادینه‌شده‌ای رابطه متقابل با یک زمینه دانش نداشته باشد، و هیچ دانشی هم نیست که پیش‌فرض‌ها و بنیادهایش بر روابط قدرت نباشد. فوکو قاعده درون‌ماندگاری را طرح می‌سازد که بر طبق آن میان تکنیک‌های دانش و راهبردهای قدرت، غیریت و جدایی^۱ وجود ندارد. فوکو مفهوم تبارشناسی^۲ را مطرح می‌سازد که بر اساس آن اهمیت روابط دانش و قدرت تعیین و مشخص می‌شود. وظیفه تبارشناسی این است که تاریخ را بشکافد تا خط سیرهای متنوعی را که برای ساختن ذهنیت‌ها، عینیت‌ها، زمینه‌های عمل و قلمروهای دانش، پرورش یافته یا مسدود شده‌اند را آشکار کند. تبارشناسی معتقد است که هر دانش در یک زمان و مکان خاص شکل گرفته و از یک چشم‌انداز ویژه برخاسته است (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۱۰).

رابطه متقابل متنی به ترکیب روابط چند جانبه و مکمل مابین تفاسیر مختلف اشاره می‌کند که نماینده و شکل‌دهنده جهان است. برای زدودن شائبه‌های رابطه متقابل متنی، پست مدرنیسم

۱ - Exteriority

۲ - Genealogy

راهبردهای شالوده شکنی^۱ و دوباره خوانی^۲ را تنظیم کرده است. شالوده شکنی یک راهبرد نقد و تفسیر است که آن دسته از مفاهیم نظری و نهادهای اجتماعی را که برای ساختن کلیت همه جانبه وثبات کلی و عمومی تلاش می‌کنند، متزلزل می‌نماید. در دوباره خوانی نیز در قرائت نخست نشان داده می‌شود که متن چگونه به انسجام رسیده است، و در قرائت دوم تنش داخلی متن را که نتیجه استحکام‌های به ظاهر طبیعی است، مشخص می‌کند (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۳۰ - ۱۲۵).

جیم جرج، جیمز دردریان، مایکل شاپیرو، ریچارد اشلی، ویلیام کانلی، آر.بی. جی واکر، دیوید کمبل، ولفگانگ زاکس و ادوارد سعید از جمله مطرح‌ترین پست‌مدرنیست‌ها در روابط بین‌الملل می‌باشند. جیم جورج در کتاب گفتمان‌های سیاست جهانی: درآمدی انتقادی به روابط بین‌الملل که در سال ۱۹۹۴م. به نگارش درآورد، به دفاع از پست‌مدرنیسم می‌پردازد. او تمایز میان سوژه و ابژه را نمی‌پذیرد و معتقد است که جهان چیزی است که همواره به وسیله ما تفسیر می‌شود. او معتقد است که پست‌مدرن‌ها در مقابله با گفتمان‌های رایج در روابط بین‌الملل به بررسی‌هایی حول محورهای زیر دست زده‌اند: «۱- بازخوانی متون قدیمی مانند آثار توسیدید و ماکیاولی به گونه‌ای متفاوت، و نشان دادن طرق دیگر اندیشه و عمل. ۲- بررسی نحوه شکل‌گیری گفتمانی دیپلماسی و سیاست خارجی و حذف روایت‌ها یا رویه‌های گفتمانی دیگر. ۳- واسازی مفاهیمی چون حاکمیت، آنارشی بین‌المللی، امنیت و توسعه در گفتمان واقع‌گرایی و مفهوم‌سازی مجدد آنها. ۴- بازنمایی جنبش‌های اجتماعی انتقادی که در سراسر جهان بوسیله گفتمان سیاست قدرت سرکوب یا حاشیه‌نشین شده بودند» (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۵۰).

جیمز دردریان یکی دیگر از اندیشمندان پست‌مدرن در روابط بین‌الملل، «پس از بررسی تاریخ پیدایش مفهوم روابط بین‌الملل با اشاره به مفهوم «متن» در اندیشه بارت، نظریه روابط بین‌الملل را یک متن می‌خواند. او می‌گوید روابط بین‌الملل یک رویکرد «بینامتنی»^۳ را می‌طلبد. او نظریه بیگانه‌سازی را برای تبیین دیپلماسی بکار می‌برد، و برای آن دو معنا قائل می‌شود: ۱- معنای مذهبی، سیاسی، فلسفی و جامعه‌شناختی؛ که بیگانه‌سازی را دیگرسازی و جداسازی می‌داند. ۲-

۱-Deconstruction

۲-Dabble reading

۳-Intertextual

معنای اقتصادی و حقوقی؛ که بیگانه‌سازی را انتقال و واگذاری حقوق و اموال می‌داند. او بر این اساس به تبارشناسی دیپلماسی غرب می‌پردازد و تحول تاریخی گفتمان دیپلماتیک غرب را در اشکال مختلف آن بررسی می‌کند» (بزرگی، همان: ۲۵۱).

مایکل شاپیرو در مقاله «متن‌سازی سیاست جهانی» می‌گوید «واقعیت اجتماعی و سیاست جهانی همچون متنی است که به دست ما نوشته می‌شود. ولی این متن محصول آگاهی بی‌واسطه ما نیست، بلکه محصول متون گوناگونی است که به واقعیت شکل می‌دهد. بنابراین تلقی روابط بین‌الملل بعنوان یک متن، مستلزم آن است که شیوه نگارش و بازنمایی آن را بشناسیم» (بزرگی، همان: ۲۵۱). ریچارد اشلی نیز به دوباره خوانی «مشکله آنارشی»^۱ می‌پردازد و معتقد است که مشکله آنارشی، سکونت ملت‌ها در یک آنارشی دائمی است، زیرا هیچ قدرت مرکزی نمی‌تواند محدودیت‌هایی را بر منافع حاکمیت تحمیل کند. اشلی بدنبال آن است که استنتاج سیاست قدرت از فقدان یک فرمانروائی مرکزی را مسأله‌دار کند. او معتقد است که دولت محصول مدرنیته است؛ یعنی بیش از آنکه یک اضافه باشد، جبران‌کننده کاستی و عیوب آن چیزی است که این محصول را پدید آورده است (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۳۲ - ۱۳۰).

ویلیام کانلی نیز هویت دیگری را تهدیدی برای خود تلقی نمی‌کند، مگر آنکه هویت ما را بدسرشت بداند یا هستی آنرا به خطر اندازد. او نظریات را به سه دسته تقسیم بندی می‌کند؛ ۱- نظریه عام؛^۲ که گستره وسیعی از زندگی را در بر می‌گیرد. ۲- نظریه تام؛^۳ که مدعی برخورداری از شالوده‌ای متمدن و حقیقی است. ۳- نظریه سازنده؛^۴ که نه تنها به واسازی نظریه‌های موجود، بلکه به سازندگی هم می‌پردازد. او بهترین نظریه را نظریه سازنده عام می‌داند. و اگر نیز با اولویت قائل شدن برای رویکردهای تاریخ‌گرا، در برابر رویکردهای ساختارگرا معتقد است که باید برای مسائل هستی‌شناختی اهمیت بیشتری قائل شد (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۵۷).

دیوید کمبل با نگرش تفسیری فوکویی به بررسی سیاست خارجی آمریکا پرداخته است. او نشان می‌دهد که چگونه هویت آمریکا از طریق سیاست خارجی آن نوشته و بازنویسی شده است. او

۱ - Anarchy Problematique

۲ - General

۳ - Total

۴ - Constructive

به بررسی این مسأله می‌پردازد که سیاست خارجی آمریکا چگونه با تعریف و مرزبندی امر خارجی به تولید و بازتولید هویت سیاسی این کشور کمک کرده است. زاكس نیز به باستان‌شناسی مفاهیم اصلی گفتمان توسعه پرداخته تا قوم‌محوری آنها را نشان دهد. ادوارد سعید هم در کتاب شرق شناسی با استفاده از رویکرد فوکو، و مفهوم اقتدار و هژمونی گرامشی کوشیده است تا نشان دهد که چگونه غربی‌ها از اواخر قرن ۱۸ به وسیله گفتمان شرق شناسی^۱ دیگری (شرق) را بر ساخته، و سپس با تکیه بر برتری ذاتی خود (غرب) بر دیگری، زمینه را برای سلطه بر شرق فراهم سازند (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۵۹-۲۵۳).

در یک جمع‌بندی می‌توان ویژگی‌های مشترک نظریه‌پردازان پست مدرن را اینگونه برشمرد: مخالفت با جوهر‌گرایی^۲؛ شالوده‌نگاری^۳؛ به معنای اتکاء به شالوده‌هایی محکم برای شناخت. کلام محوری^۴؛ تمامیت‌انگاری^۵؛ مخالفت با روایت‌های کلان (فرا روایت)؛^۶ متن‌انگاری و بینا متنی بودن^۷؛ شالوده‌شکنی یا واسازی^۸؛ در ضمن تأکید بر تنوع و طرح رابطه شناخت و قدرت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۵۴).

۴-۲ - نظریه انتقادی

این نظریه که در ادبیات مطالعات فرهنگی به مکتب فرانکفورت نیز معروف است، وارث مکتب مارکسیسم است و فهم آن در گرو فهم مارکسیسم است. لکن این مکتب از طرفی راه اصلاح و حتی نقد مارکسیسم را پیموده و آنها را به عبارتی، امروزی‌تر نموده و از طرف دیگر بدنبال افشای تضادهای نهفته در جوامع سرمایه‌داری و چارچوب‌های ایدئولوژی نمونه برای ارائه نقد نظری از سرمایه‌داری مدرن است. این نظریه بدنبال پاسخگویی به این سؤال است که چگونه نظام

۱ -Orientalism

۲ -Essentialism

۳ -Foundationalism

۴ -Logo centrism

۵ -Totalization

۶ -Meta - narratives

۷ -Textualism & Intertextuality

۸ -Deconstruction

سرمایه‌داری خودش را از طریق مقوله فرهنگ بازتولید می‌کند؟ این نظریه معتقد است که سرمایه‌داری مدرن توانسته است بر بسیاری از تضادها و بحران‌هایی که زمانی با آنها مواجه بود، فائق آید و در نتیجه قدرت ثبات و تداوم را به نوعی جدید و بی‌سابقه بدست آورد. یکی از مسائلی که این روند را تسهیل نموده است، «صنعت فرهنگ»^۱ می‌باشد که به ایجاد و ارضای نیازهای کاذب و سرکوبی نیازهای واقعی می‌پردازد. و بر همین اساس نیازهای واقعی در سرمایه‌داری مدرن قابل تحقق نیستند، زیرا نیازهای کاذبی که این سیستم برای ادامه خود تقویت می‌کند، بر آنها تحمیل می‌شود. توده‌ها قدرت خود را از دست داده‌اند و قدرت در صنعت فرهنگ نهفته است. محصولات آن، مردم را به پذیرش جمعی و اجتماعی که متضمن فرمانبری از مظاهر قدرت و ثبات نظام سرمایه‌داری است، تشویق می‌کنند. طرفداران این نظریه به جریان تولید، توزیع، مصرف و بازتولید اشاره داشته و با انتقاد از گرایش سرمایه‌داران به ایجاد صنعت فرهنگ که مطابق قانون بازار، اعتقاد به تولید بیشتر برای مصرف بیشتر و مصرف بیشتر برای تولید بیشتر دارد، بر تأثیر مخرب این صنعت در شکل‌گیری فرهنگ توده تأکید دارند. صنعت فرهنگ تولید و مصرف فرهنگ در جوامع سرمایه‌داری را استاندارد کرده است. ظهور استانداردهای فرهنگ مانند موسیقی یا سبک در فیلم، حاصل عملکرد صنعت فرهنگ می‌باشند. صنعت فرهنگ باعث زوال فردیت انسان شده است؛ این زوال به سه شکل ظهور پیدا می‌کند:

- یکپارچه شدن آگاهی انسان به وسیله ارتباطات هدایت شده؛
- ناچیز شمردن خصلت و کیفیت فرد در تحول اشکال تولید؛
- دگرگونی در ساختمان روانی انسان به دلیل اجتماعی شدن یکپارچه انسان‌ها.

نظریه پردازان اصلی این رویکرد در روابط بین‌الملل رابرت کاکس و اندرو لینک لیتر می‌باشند. آنها سه اصل اساسی اثبات‌گرایی را رد می‌کنند:

۳۱- مبنای نظری مفهوم صنعت فرهنگ در نظریه «بتوارگی کالا» قرار داشت که بوسیله کارل ماکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸) عرضه شده بود. طبق این نظریه در سرمایه‌داری مدرن کالا به عنوان مجموعه‌ای از روابط اجتماعی میان افراد به کالا به عنوان مجموعه‌ای از روابط میان اشیاء تبدیل می‌شود. به همین ترتیب فرآورده‌های فرهنگی مدرن هم نوعی از کالا هستند؛ کالاهای فرهنگی هم مجموعه‌ای از روابط میان اشیاء هستند که ارزش مبادله‌ای دارند و تمایزی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله ایجاد شده است.

- واقعیت عینی بیرونی؛
- تمایز سوژه و ابژه^۱؛
- علوم اجتماعی فارغ از ارزش.

در این رابطه کاکس می‌گوید نظریه همواره برای شخص یا هدف خاصی است. کاکس بین شناخت حل‌المسائلی^۲ و شناخت آزاد سازنده^۳ تمایز قائل می‌شود. شناخت حل‌المسائلی مبتنی بر پیش‌فرض است، و اساساً محافظه‌کار است، یعنی در پی شناخت وضع موجود است. شناخت آزاد سازنده، شناخت نظریه انتقادی است، زیرا آنها در پی آزادسازی بشریت از ساختارهای ظالمانه جهان سیاست و دنیای اقتصاد که توسط قدرت‌های هژمونیک بویژه سرمایه داری آمریکا کنترل می‌شود، می‌باشند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳).

به نظر اندرو لینگ لیتل هدف نظریه انتقادی آزادی انسان و رهایی او از قید آگاهی کاذب، و گذشتن از عرصه ضرورت و رسیدن به عرصه آزادی می‌باشد. به نظر وی یک نظریه انتقادی باید به لحاظ فلسفی به ترسیم نظم جهانی تازه، و به لحاظ تجربی باید به مشخص ساختن محدودیت‌ها، یا چشم‌انداز تحقق این نظم جهانی بپردازد. ضمن آنکه به لحاظ عملی باید طرحی برای عمل رهایی بخش باشد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۳۲ - ۵۲۶). شایان ذکر است که نظریات انتقادی در مطالعات امنیتی نیز رشد نموده و سبب ایجاد شاخه‌ای جدید در مطالعات امنیتی شده‌اند که به مطالعات انتقادی امنیت مشهورند، و تحت تأثیر نوشته‌های کن بوث و ریچارد وین جونز می‌باشند. به نظر این دسته از نظریه‌پردازان، دولت دارای حاکمیت یکی از علل اصلی ناامنی است و بیش از آنکه راه حل باشد، خود بخشی از مشکل و مسأله است. آنها توجه خود را به امنیت بشریت معطوف می‌دارند. مارک هافمن معتقد است نظریه انتقادی از نظم حاکم بر جهان فاصله می‌گیرد و این پرسش را مطرح می‌کند که این نظم چگونه به وجود آمده است. این نظریه مبتنی بر این اعتقاد است که تاریخ فرایند مستمر تغییرات و تحولات است (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۴۲).

۳۲- سوژه در اینجا عبارتست از انسانی که می‌تواند با استفاده از توان عقلانی و نیروهای ذهنی خویش جهان یا ابژه را شناسایی، ادراک و متحول نماید.

۲ - Problem-Solving knowledge

۳ - Emancipatory knowledge

۳- تئوری سازه‌انگاران

این تحول در عرصه نظریه‌های روابط بین‌الملل بسیار امیدوار کننده است، زیرا این رویکرد تلاش می‌کند نقاط مشترک رویکردهای عقلگرا و بازتاب‌گرا را اخذ کند. سازه‌انگاری سعی می‌کند پلی میان ادراک و تصور از یکسو و عقلگرایی از سوی دیگر ایجاد کند. این رویکرد ضمن تأکید بر ادراک و تفسیر، پیوندی میان علم و تأویل پدید می‌آورد. عبارت بهتر سازه‌انگاری می‌خواهد راهی میان دو رویکرد زیر باشد: ۱- اثباتگرایی؛ روابط بین‌الملل را تنها از طریق علمی قابل بررسی می‌داند که ابزار آن همان مشاهده، فرضیه‌سازی، آزمایش و ... است. ۲- پسااثباتگرایی؛ واقعیت اجتماعی مبتنی بر تفسیر و تأویل است و به لحاظ علمی قابل تحلیل نمی‌باشد. سه تن از طرفداران اصلی این دیدگاه کراتاچویل، نیکلاس اوناف، و الکساندر ونت می‌باشد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۴۶).

سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل کانون بحث را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل می‌کنند. آنها از یکسو به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها توجه می‌کنند، و از طرف دیگر به اهمیت واقعیت مادی واقفند. قواعد از نظر سازه‌انگاران دو دسته‌اند؛ الف- قواعد تنظیمی؛^۱ که در شرایط تعریف شده رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و عدم پیروی از آنها با مجازات همراه است. ب- قواعد تکوینی؛^۲ اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌نمایند و عدم پیروی از آنها باعث فهم‌ناپذیری کنش می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۱۲۹-۱۱۴).

ونت میان انواع اجتماعی و انواع طبیعی تفاوت قائل می‌شود. این تفاوت‌ها عبارتند از: الف- انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند؛ ب- انواع اجتماعی وابستگی بیشتری به اعتقادات کنشگران دارند؛ ج- انواع اجتماعی بیشتر به رویه‌های انسانی وابسته‌اند. د- بسیاری از انواع اجتماعی، برخلاف انواع طبیعی، هم ساختار درونی دارند و هم بیرونی (ونت، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۲). از نظر ونت واقعگرایی، نئواقعگرایی و نئولبرالیسم مادیگراییند. اما باید با تأکید بر بعد فرهنگی ساختار، به امکانات جدید برای تغییر دست یافت. از این منظر این ساختارهای شناختی مشترک‌اند، که به عنوان بستر منابع مادی عمل می‌کنند و به آنها معنای لازم برای کنش انسانی را می‌دهند. کانون توجه سازه‌انگاری «آگاهی بشری» و نقشی است که این آگاهی در روابط

۱- Regulatory

۲- Constitutive

بین‌الملل ایفا می‌کند.

نیکلاس اوناپ معتقد است که سازه‌انگاری، دوگانگی دکارتی ماده و ذهن را می‌پذیرد. او معتقد است که شرایط مادی نیز اهمیت دارد و نمی‌توان همه چیز را به امر ذهنی تقلیل داد. واقعیت، کردارها^۱ هستند، یعنی اعمالی که انجام می‌شوند و کلماتی که گفته می‌شوند. قواعد^۲ نیز به این کردارها ساختار می‌بخشند. اوناپ با تکیه بر نظریه کنش کلامی، میان نیت سخنگویان و فعالیت‌های زبانی تحت حاکمیت قواعد، ارتباط برقرار می‌کند. بدین ترتیب سازه‌انگاران در عین دور شدن از عقل‌گرایی نئواقعی‌گرایان و نئولبرال‌ها، به پست‌مدرن‌ها و برداشت‌های پس‌ساختارگرایانه نیز نمی‌پیوندند و فاصله خود را با این جریان نیز حفظ می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۷).

برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. در اینجا آنان تحت تأثیر آراء آنتونی گیدنز و نظریه «ساختاریابی»^۳ او هستند. در ساختارگرایی نئواقعی‌گرایی، ساختار نظام بین‌الملل با تعریف آن بر مبنای واحدهای تشکیل دهنده، یعنی دولت‌ها تقلیل می‌یابد. اما سازه‌انگاری بر قوام‌بخشی متقابل ساختار کارگزار تأکید می‌کند (ونت، ۱۳۸۴: ۲۱۱ - ۲۰۳). ونت برای توجیه موضع معرفت‌شناختی خود به واقع‌گرایی علمی متکی است. از منظر این نظریه بر خلاف فلسفه‌های تجربه‌گرا، می‌توان به واحدهای نامشهودی چون ساختارها پرداخت. او تحت تأثیر روی باسکار (فیلسوف واقع‌گرای علم) معتقد است که واقعیت مستقل از انسان‌ها وجود دارد. این واقعیت می‌تواند نامشهود یا مشاهده‌ناپذیر باشد. در مورد آنارشی، ونت معتقد است که آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند. یعنی آنارشی و خودیاری قبل از تعامل دولت‌ها هیچ معنایی ندارند. موارد مذکور امر اجتماعی و برساخته هستند که بعد از تعامل شکل می‌گیرند. در مورد نهادهای بین‌المللی و همکاری، ونت معتقد است که نهادها واحدهایی شناختی‌اند، که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند، وجود ندارند. تنها بعد از تعامل است که می‌توان از همکاری و تعارض صحبت کرد. او تأکید می‌کند که هویت‌ها و شناخت‌های دولت‌ها وابسته به نهادهای بین‌المللی‌اند. تغییر در نظام

۱- Deeds

۲- Rules

۳- Structuration

بین‌الملل از طریق نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیز صورت می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

۱-۳- جمع‌بندی تئوری سازه‌انگاران

در یک جمع‌بندی می‌توان افکار سازه‌انگاران را بصورت زیر خلاصه نمود:

- ۱- از نظر سازه‌انگاران دولت‌ها واحدهای اصلی در تحلیل سیاست بین‌الملل هستند.
- ۲- از نظر آنها ساختار اجتماعی بشری اساساً با ایده‌ها و باورهای مشترک شکل می‌گیرد، نه با نیروهای مادی.
- ۳- هویت‌ها و منافع بازیگرانی که هدفی را دنبال می‌کنند، از طریق باورهای مشترک بنا می‌شود نه به واسطه ماهیت و سرشت آنها. به نظر آنها شکل‌گیری منافع ناشی از تعاملات اجتماعی است و هویت‌ها، الهام‌بخش منافع و در نتیجه کنش‌ها هستند.
- ۴- تصمیم‌گیری کنشگران در سیاست بین‌الملل بر این اساس است که جهان چگونه به نظرشان می‌رسد، و نقش خود را در آن چگونه تلقی می‌کنند.
- ۵- هنجارهای بین‌المللی و داخلی در شکل بخشیدن به هویت‌ها مؤثرند، منافع نیز بر اساس هویت‌ها شکل می‌گیرد و رفتار سیاست خارجی کنشگران را تعیین می‌کند. رفتار سیاست خارجی نیز نحوه تعاملات با ساختار را مشخص می‌کند که آن هم خود باعث می‌شود که ساختارهای خاصی معنا پیدا نماید. این ساختارهای خاص، در ایجاد هنجارها مؤثر واقع می‌شوند. شایان ذکر است که از نظر سازه‌انگاران قدرت یک هنجار بستگی دارد به؛ الف- تشابه آن؛ یعنی اینکه چه تعداد از بازیگران یک نظام اجتماعی، پیش‌بینی ارزشی مشترکی از رفتار دارند. ب- بر صراحت و دقت آن؛ بدین معنا که یک هنجار تا چه اندازه دقیق می‌تواند رفتار متناسب و مقتضی را از رفتار نامتناسب و نابجا تمیز دهد.
- ۶- سازه‌انگاران معتقدند که افزایش وابستگی متقابل، احترام به ارزش‌ها و هنجارهای داخلی و اشاعه هنجارهای جهانی می‌تواند باعث کاهش نزاع‌ها در روابط بین‌الملل گردد.
- ۷- تمایز میان سیاست داخلی و بین‌المللی امری موقت و ناپایدار است.
- ۸- ساختارهای سیاست بین‌الملل، برآیند تعاملات اجتماعی هستند. ضمن آنکه دولت‌ها سوژه‌هایی ایستا نیستند، بلکه کارگزارانی پویا هستند.
- ۹- سازه‌انگاران بر این اساس در مقابل عقلانیت و خردگرایی نئورئالیسم معتقدند که عوامل مادی را نمی‌توان جدا از ساختار اجتماعی که به آنها مفهوم داده و درون آنها معنا می‌یابد،

تحلیل نمود. همچنین نمی‌توان خیلی از عقلانیت سخن گفت، چرا که جهان یک قلمرو اجتماعی است که ویژگی آن از طریق تعامل واحدها تعیین می‌شود. در کل آنها به نقد انسان بیشینه‌خواه و اقتصادی در نورثالیسم می‌پردازند. از جمله انتقادات وارد شده به سازه‌نگاران می‌توان این موارد را ذکر کرد که آنها به مسأله تغییر و ابعاد هنجاری روابط بین‌الملل توجه کافی نداشته‌اند. همچنین علیرغم آنکه قابلیت جذب نظری کنشگران غیر دولتی را دارند، اما توجه صرف خود را به بازیگران دولتی معطوف داشته‌اند.

جمع‌بندی

در یک جمع‌بندی شایان ذکر است که نظریات عقلگرایانه، نظریاتی هستند که به لحاظ هستی‌شناختی نظریات تبیینی هستند، یعنی جهان را چیزی خارج از نظریه می‌گیرند که این نظریات هدفشان کشف قواعد رفتاری انسان‌ها است تا از آن طریق بتوانند به تشریح و تبیین جهان اجتماعی بپردازد. به لحاظ معرفت‌شناختی نیز نظریات عقلگرایانه نظریات بنیادی هستند به این معنا که تمامی ادعاها درباره حقیقت می‌تواند درست یا نادرست باشد. به لحاظ روش‌شناختی نیز این تئوری‌ها، اثبات‌گرایانه هستند که معتقدند بین واقعیت و ارزش‌ها تفاوت وجود دارد، زیرا در عرصه نظریه، عقاید خنثی و بیطرف هستند. همچنین جهان اجتماعی مانند جهان طبیعی دارای قواعد است. این رویکرد به معرفت‌شناسی تجربه‌گرا معروف شده است. دیدگاه عقلگرایانه بر مکتوبات و ادبیات حرفه‌ای رشته روابط بین‌الملل سیطره دارد. این دیدگاه نظری را می‌توان تقریباً در تمامی مجله‌های علمی به ویژه در آمریکا، مشاهده کرد. این دیدگاه تأکید خود را روی روابط سیاسی بین‌الملل به گونه‌ای که مورد توجه حکومت‌های غربی است، قرار می‌دهد. بحث درباره ساختار امنیتی نظام بین‌الملل در این دیدگاه، جایگاه ویژه‌ای دارد. همانگونه که بحث منافع مطلق و نسبی اقتضاء می‌کند، جستجو برای تدوین سیاست خارجی اقتصادی نیز در دیدگاه عقلگرا اهمیت پیدا می‌کند. اگر شما اعتقاد داشته باشید که مشکلاتی نظیر جنگ، صلح و ثبات بین‌المللی مشکلات طبیعی هستند، یعنی خارج از کنترل می‌باشند، در این صورت قطعاً شما عقلگرا خواهید بود. هریک از این رویکردهای بازتاب‌گرایانه هم تصویری درباره سیاست جهانی ارائه می‌کنند که بسیار متفاوت از تصاویر ارائه شده بوسیله رویکردهای عقلگرایانه است. نظریه‌های بازتاب‌گرایانه

تمامی فرضیه‌های اصلی عقلگرایان را مردود می‌شمارند. لکن مشکل اصلی نظریه‌های بازتاب‌گرایانه این است که به یک جایگاه تئوریک ختم نمی‌شوند. از بسیاری جهات اگر شما فمینیست باشید، لزوماً موافق پست‌مدرنیست‌ها و نظریه‌پردازان انتقادی نیستید. از این مهمتر شما نمی‌توانید هم طرفدار پست‌مدرنیسم باشید و هم نظریه انتقادی. بازتاب‌گرایان دیدگاه مشترکی درباره چگونگی شکل‌گیری و تولید دانش ندارند.

به نظر می‌رسد نظریه سازه‌انگاری اجتماعی توانسته است این مشکل را حل کند. چرا که داعیه این مسأله را دارد که به عنوان یک راه سوم در میان دو رویکرد مذکور طرح شده است. این رویکرد تلاش می‌کند نقاط مشترک رویکردهای عقلگرا و بازتاب‌گرا را اخذ کند. سازه‌انگاری سعی می‌کند پلی میان ادراک و تصور از یکسو و عقلگرایی از سوی دیگر ایجاد کند. این رویکرد ضمن تأکید بر ادراک و تفسیر، پیوندی میان علم و تأویل پدید می‌آورد. عبارت بهتر سازه‌انگاری می‌خواهد راهی میان دو رویکرد اثباتگرایی و پسااثباتگرایی باشد.

در مجموع باید توجه داشت که دعوای اصلی بر سر کشف قوانین عام در روابط دولت‌ها و سیاست و سیستم بین‌المللی است که با آن بتوان به توضیح و پیش‌بینی رویدادها پرداخت، با این حال نمی‌توان به یکی از این نظریه‌ها تکیه و اعتماد کرد چرا که توان توصیف و توضیح هر نظریه، متفاوت با دیگری و محدود است و در هر زمان و مکان و موضوعی ممکن است عامل یا عوامل مؤثر بر رفتار متفاوت باشد. به همین جهت اخیراً نظریه‌پردازان سیاست و روابط بین‌الملل سعی در پرداختن به فرانظریه بین‌المللی دارند. در فرانظریه اندیشمند در صدد پاسخگویی به این پرسش است که چه چیزی به یک نظریه خوب شکل می‌دهد؟ به همین جهت همانگونه که معنای واقعیات وابسته به نظریه‌هاست، نظریه نیز به نوبه خود وابسته به بازناندیشی فرانظری است.

منابع

- _____ (۱۳۸۲)، *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: نشر میزان.
- بزرگی، وحید (۱۳۸۲)، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل (تأویل‌شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی)*، تهران: نشر نی.
- بلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه: محمدرضا راه چمنی و دیگران، تهران: نشر مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، تهران: نشر میزان.
- دیوتیاک، ریچارد و دردریان، جیمز (۱۳۸۰)، *نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر گام نو.
- رنکر، ان. جی (۱۳۸۶)، *روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسأله نظم جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه: لیلا سازگار، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سیف زاده، حسین (۱۳۷۴)، *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)، *وژیم‌های بین‌المللی*، تهران: نشر مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۶)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، تهران: نشر اطلاعات.
- فرانکل، جوزف (۱۳۶۹)، *روابط بین‌الملل در جهان متغیر*، ترجمه: عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: نشر میزان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴ ب)، *وژیم‌های بین‌المللی*، تهران: نشر میزان.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶)، *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: نشر سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶ ب)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران:

نشر سمت.

- مشیرزاده، حمیرا(۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سمت.
 - والتز، کنت(۱۳۸۲)، "رنالیسم ساختاری پس از جنگ سرد"، در جی.جان ایکنبری، *تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، تهران: نشر مؤسسه ابرار معاصر تهران.
 - ونت، الکساندر(۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - هالیس، مارتین و اسمیت، استیو(۱۳۸۵). "نظام بین‌المللی"، در اندرو لینک لیتر، *صلح لیبرالی*، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - هانتینگتون، ساموئل(۱۳۸۳)، "فرهنگ، قدرت و دموکراسی"، در مارک پلاترو الکساندراسمولا، *جهانی شدن، قدرت و دموکراسی*، ترجمه: سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: نشر کویر.
 - کلارک، یان(۱۳۸۶). *جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل*، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
-
- Baldwin, David(ed)(1993), *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, New York: Colombia university press.
 - Berten, N.(1995), *The Idea of the Postmodern*, London: Routledge.
 - Brown, Chris(1992), *International Relations Theory: New normative Approaches*, London: Harvester.
 - Kaplan, Morton(1977). *System and Process in International Politics*. (New York: Wiley).
 - Keohane, Robert and Joseph Nye(1996), *Power and Interdependence: World Politics in Transition*, Boston: Little Brown.
 - Keohane, Robert(1984), *After Hegemony*, Princeton: Princeton University Press.
 - Linklater, Andrew(1989), *Beyond Realism and Marxism: Toward a Critical Theory of International Relations*, London: Macmillan.

- Onuf, Nicholas(1989), *World of our Making: Rules in Social Theory and International Relations*, Colombia: university of South Carolina press.
- Shapiro, Michael(1996), *Violent Cartographies: Mapping Cultures of War*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Smit, Steve and Ken Booth (eds)(1996), *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge: Cambridge university press.
- Tickner, Ann(1994), *Gender in International Relations*, New York: Colombia university press.
- Walker, R.B.J.(1992), *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*, Cambridge: Cambridge university press.
- Waltz, K.N.(1979), *Theory of International politics*, Reading, MA: Addison-Wesley.
- Wight, Martin(1992), *International Theory: The Three Traditions*, Leicester: Leicester university press.
- Zehfuss, M.(2002), *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*, Cambridge: Cambridge university press.